فهرست مطالب

[تفکیک دو مقام بحث در موضوع قیافه 2](#_Toc391111077)

[ادامه بررسی روایت بطائنی 2](#_Toc391111078)

[مولوی یا ارشادی بودن حکم مستفاد از نهی 3](#_Toc391111079)

[مناقشه در استنتاج مطابقی و التزامی از روایت 4](#_Toc391111080)

[حرمت یا کراهت بودن مؤدای نهی در روایت 6](#_Toc391111081)

[بررسی فایده تفاوت برداشت از روایت 7](#_Toc391111082)

[اطلاق یا تقیید نهی مراجعه به قائف 8](#_Toc391111083)

[تفاوت در محدوده‌ی نهی تنزیهی یا تحریمی 9](#_Toc391111084)

[عدم کفایت قصد ترتیب آثار محرّم در تحقّق حرمت 10](#_Toc391111085)

[بررسی ملازمه قول به حرمت با عدم حجیت 10](#_Toc391111086)

[جمع‌بندی نکات دلالی روایت 11](#_Toc391111087)

بسم الله الرحمن الرحیم

# تفکیک دو مقام بحث در موضوع قیافه

در مبحث قیافه در دو مقام ما بحث خواهیم کرد مقام اول این است که ادله خاصه مربوط به قیافه را بررسی بکنیم و ببینیم مفاد این ادله چیست و به‌عبارت‌دیگر حکم قیافه را از حیث ادله خاصه، این مقام اول است و مقام دوم حکم قیافه است بر اساس قواعد عامه فقهی؛ اما در مقام اول برای حرمت قیافه و حکم تحریم برای قیافه به اخبار و روایاتی استدلال شده است، حرمت قیافه مستند به اخبار و روایاتی است که باید بررسی بشود، در این مبحث سه چهار روایت وجود دارد که این‌ها را به ترتیب عرض خواهیم کرد.

# ادامه بررسی روایت بطائنی

اولین روایت روایتی است که دیروز مطرح شد روایت ابو بصیر است از امام صادق (علیه‌السلام) که روایت دوم از باب 26 از ابواب ما یکتسب به بود، روایت 2 از باب 26، همان‌طور که دیروز خوانده شد روایت به این تعبیر است:

وَ فِی الْخِصَالِ عَنْ أَبِیهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ یعْقُوبَ بْنِ یزِیدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی عُمَیرٍ عَنْ عَلِی بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: مَنْ تَکهَّنَ أَوْ تُکهِّنَ لَهُ فَقَد بَرِئَ مِنْ دِینِ مُحَمَّدٍ ص- قَالَ قُلْتُ: فَالْقِیافَةُ[[1]](#footnote-1) قَالَ مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ وَ قِیلَ مَا یقُولُونَ شَیئاً إِلَّا کانَ قَرِیباً مِمَّا یقُولُونَ فَقَالَ الْقِیافَةُ فَضْلَةٌ مِنَ النُّبُوَّةِ ذَهَبَتْ فِی النَّاسِ حِینَ بُعِثَ النَّبِی ص.[[2]](#footnote-2)

«**مَنْ‏ تَکهَّنَ‏ أَوْ تُکهِّنَ‏ لَهُ‏ فَقَد بَرِئَ مِنْ دِینِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و اله و سلم**» قال، بعد از این ابو بصیر می‌گوید سؤال کردم که خب این کهانت است که حکمش را فرمودید، حکم قیافه چیست؟ «فالقیافه؟» حالا در بعضی نسخ هم دارد «فالقافه»، فرقی نمی‌کند حکم عمل قیافه یا حکم قافه (کسانی که قیام به این امر می‌کنند) چیست؟ حضرت فرمود «**مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ**» دوست ندارم که شما پیش این‌ها بروید و پیش قافه و اهل قیافه حضور پیدا بکنید و به آن‌ها مراجعه بکنید.

# مولوی یا ارشادی بودن حکم مستفاد از نهی

چند بحث در این روایت هست که این‌ها را باید روشن کرد تا مفاد نهایی روایت مشخص بشود یک مطلب بحث سندی بود که دیروز عرض کردیم این روایت به خاطر علی بن ابی حمزه بطائنی ضعیف است، مطلب دوم که بحث دلالی است این است که مدلول عبارت «**مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ**» حکم تکلیفی مولوی است یا که حکم ارشادی است به‌عبارت‌دیگر، مدلول این عبارت یک حکم تکلیفی است یا اینکه یک حکم ارشادی است و به تعبیر مرحوم آقای تبریزی حکم طریقی است، البته مقصود از طریقی که ایشان در اینجا می‌فرمایند غیر از آن طریقی است که در اجتهاد و تقلید و در اصول به آن معنای استعمال شده است، در واقع مقصود همان ارشادی است، مثلاً اینکه امام می‌فرمایند که دوست ندارم که شما پیش قیافه گران بروید، واقعاً یک حکم تکلیفی را اینجا می‌فرماید یعنی این، کراهت یا حرمت را برای مراجعه به آن‌ها قرار می‌دهد؛ گویا شارع مقدس می‌فرماید که اصلاً خوب نیست و نمی‌خواهم مراجعه به آن‌ها بکنید این را می‌خواهد بفرماید و البته فرق نمی‌کند یا حکم تحریمی یا تنزیهی است و به‌هرحال تکلیفی برای موضوع مراجعه به این قافه و اهل قیافه را می‌فرماید و از مراجعه به آن‌ها منع می‌کند، حالا به نحو تحریم یا تنزیه که بعد بحث خواهیم کرد، این یک احتمال است، احتمال اول این است که در این بیان، حکم تحریمی و حکم تکلیفی جعل می‌کند حالا یا تحریمی یا تنزیهی، ولی به‌هرحال حکم تکلیفی است و منع از مراجعه به آن‌هاست.

1. این یک احتمال است که حکم تکلیفی جعل می‌شود در اینجا برای مراجعه به قافه، بعد خواهیم گفت این حکم تکلیفی اگر باشد ملازمه‌ای دارد با اینکه کار آن‌ها درست نیست از حیث آن ملازمه امام جواب سائل را هم می‌دهد ولی اصل مفاد مطابقی این پاسخ امام، بنا بر احتمال اول، یک حکم تکلیفی است که موضوع آن حکم هم مراجعه به قیافه‌شناسان است و می‌گوید این مراجعه اشکال دارد.
2. احتمال دوم این است که این **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»** در واقع بیانی است که کنایه از عدم حجیت قول آن‌ها است، اصلاً این روایت حکم تکلیفی را بیان نمی‌کند، بلکه می‌گوید ازآنجاکه قول آن‌ها حجت نیست، به آن‌ها مراجعه نکن. چنین نحو بیانی در بیانات شارع مصداق دارد؛ وقتی که در آیه شریفه «إن جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا» می‌فرماید مراجعه به فاسق نکن این بیان، کنایه از عدم حجیت است، در علم اصول هم گفته شده است که این «تبینوا» یک حکم طریقی و ارشادی است؛ نه اینکه واجب است شما بروید تحقیق بکنید، معنای آن این نیست که بخواهد تحقیق بکنید، می‌گوید «اگر می‌خواهی ترتیب اثر بدهی باید بروی روشن کنی» و به‌عبارت‌دیگر این بیان، کنایه از این است که قول فاسق حجت نیست، به جای اینکه بفرماید که «**خبر الفاسق لیس بحجة»،** می‌فرماید که «**اذا جاءکم فاسق بنباء فتبینوا**» این یک تفنّن در تعبیر است، برای اشاره به عدم حجیت قول فاسق، نیز نظیر این نکته که در آیه تبیّن گفته شده است؛ در روایاتی که می‌گوید مراجعه به این افراد نکنید مراجعه به فقهای عامه یا محدثین عامه نکنید نیز هم هست.

این کنایه یعنی اینکه این حجت نیست، شما اگر بخواهید عمل بکنید باید بروید یک مستند دیگری پیدا بکنید تحقیق اگر کردید و از راه دیگری دیدید مطلب درست است این امر معنایش این نیست که این قول حجت باشد، بدین ترتیب «فتبینوا» در آیه یک حکم تکلیفی نیست که بگوید «وقتی که یک فاسقی به شما خبر داد واجب است که شما بروید تحقیق بکنید»، نیازی نیست تحقیق بکنید اصلاً اعتنا به آن نمی‌کند، پس در واقع این آیه، وجوب تبین را نمی‌خواهد به عنوان یک حکم تکلیفی بفرماید بلکه این تعبیر، کنایه از عدم حجیت است این در واقع ارشاد و کنایه است به یک حکم وضعی و در آن تعبیر اصلاً حکم تکلیفی وجود ندارد.

مرحوم آقای تبریزی علی‌القاعده همین احتمال دوم را می‌گویند، البته جای دیگری این مطلب را فرموده‌اند نه در اینجا، ولی عین همان بحث در اینجا هم مطرح است.

پس بحث دوم در روایت این است که **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»**، دو احتمال دارد؛

1. احتمال اول این است که مفید حکم تکلیفی برای مراجعه‌کنندگان باشد، می‌گوید شما نباید به این‌ها مراجعه بکنید
2. احتمال دوم این است که حکم تکلیفی در این بیان نیست بلکه این کلام و این فقره، ناظر و حاکی و ارشاد است و کنایه و طریقی است به یک حکم وضعی، چیزی که می‌خواهد اینجا بگوید همان عدم حجیت قول قافه است، ازآنجاکه قول این‌ها حجت نیست به این بیان فرموده است «مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ».

# مناقشه در استنتاج مطابقی و التزامی از روایت

شاید مشهور که احتمال اول را می‌گفتند، نظرشان این باشد که به نحوی این دو مطلب تنزیهی و ارشادی بودن را در همین عبارت و فقره جمع بکنیم، می‌گوییم این فقره که می‌فرماید «مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ» مدلول مطابقی‌اش همین است و ما دست از مدلول مطابقی‌اش برنداریم یعنی این عبارت درعین‌حال هم مراجعه به آن‌ها را اشکال می‌کند مثل این است که می‌گوید مراجعه به اهل بدعت نکنید، یا مراجعه به عالمان سوء نکنید، چرا که یک عنایتی وجود دارد که رفت‌وآمد به خانه آن‌ها نشود و بازار آن‌ها گرم نشود یعنی یک عنایتی روی این وجود دارد، نه صرف اینکه بخواهد بگوید حجت نیست یعنی یک عنایتی است به اینکه، مراجعه به آن‌ها نشود و لذا این روایت بنابراین احتمال سوم، افاده حکم تکلیفی می‌کند و می‌گوید که این مراجعه و رفت‌وآمد و رونق دادن به بازار آن‌ها به اینکه مراجعه بشود این مطلوب نیست و درعین‌حال این روایت به دلالت التزامی می‌گوید که قولشان هم حجت نیست، در حقیقت بنا بر احتمال سوم که شاید هم قائلین به قول اول هم همین را می‌خواسته‌اند بگویند این روایت دو حکم را دارد در کنار هم بیان می‌کند؛ یکی بالمطابقه و دیگری بالالتزام، بالمطابقه می‌گوید اشکال دارد این رفت‌وآمد و مراجعه به آن‌ها و بالالتزام هم می‌فرماید که قولشان حجت نیست.

بعید نیست که همین احتمال سوم ظهور داشته باشد، یعنی نفس اینکه ما این جمله را از ظهور مطابقی و اولیه آن منصرف بکنیم و بگوییم کلاً ساخت و بافت این جمله، برای بیان این ظاهر اولیه‌اش نیست بلکه کنایه از عدم حجیت و حکم وضعی است، چنین ادعایی یک مقدار خلاف ظهور است؛ به‌هرحال **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»** ظاهرش این است که یک حکم تکلیفی را بیان می‌کند و اینکه ما بگوییم به هیچ وجه در این روایت یک حکم تکلیفی نیست و یا اینکه این عبارت تنها کنایه از یک حکم وضعی است و هیچ باری را از لحاظ حکم تکلیفی حمل نمی‌کند، این برداشت، خلاف ظاهر است.

اگر محذوری در کار نباشد باید **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»** را حمل کرد بر این معنی که این کار یا تحریماً یا تنزیها، کار پسندیده‌ای نیست و نباید از ناپسند بودن کار قائف و مراجعه‌کننده به او دست برداریم و بگوییم این تعبیر کلاً یک امر وضعی را بیان می‌کند؛ چنین برداشتی از روایت مؤونه‌ای دارد و قرینه‌ای می‌خواهد که خیلی اینجا قرینه واضحه‌ای برای آن نیست و لذا باید بگوییم که **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»** یک ظهور در حکم تکلیفی دارد حالا تحریماً یا تنزیها، منتهی این حکم تکلیفی، عرفا ملازمه دارد با یک حکم وضعی؛ این که می‌گوید به آن‌ها مراجعه نکنید، رفت‌وآمد با آن‌ها نداشته باشید فهم عرف از این حکم تکلیفی این است که این امر به خاطر این است که حرف قائف به درد نمی‌خورد، کارشان و حرفشان به درد نمی‌خورد و به‌این‌ترتیب ما بنا بر احتمال سوم هم ظاهر اولیه و نخستین **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»** که ظهور در حکم تکلیفی دارد حفظ کردیم و درعین‌حال قائل هستیم که با یک تلازم عرفی، آن عدم حجیت را هم می‌توان استفاده کرد.

به نظر می‌آید که اظهر همین احتمال سوم است که حکم تکلیفی را از دلالت مطابقیِ این بیان استفاده بکنیم و درعین‌حال با ملازمه عرفی می‌گوییم عدم حجیت را هم افاده می‌کند اینکه قول آن‌ها حجت نیست این هم بحث دوم است که اگر این روایت سندش درست بود خود این مراجعه را هم یک تکلیفی برایش افاده می‌کرد.

# حرمت یا کراهت بودن مؤدای نهی در روایت

بنابراین که بگوییم روایت حکم تکلیفی را افاده می‌کند مطلب سوم این است که این حکم، الزام و تحریم است یا کراهت و تنزیه است؟ روایت می‌فرماید که **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»** دوست ندارم که به این اشخاصی که از راه قیافه تعیین انساب می‌کنند، مراجعه کنید در این فرض، سؤال می‌شود که این حکم، تحریم است یا تنزیه است؟ اینجا باز دو احتمال است؛

1. احتمال اول این است که این بیان مفید حرمت است برای اینکه «مَا أُحِبُّ» نفی علاقه و محبت است به نحو مطلق و نفی محبت و دوست داشتن به نحو مطلق، ظهور در حرمت پیدا می‌کند نفی مطلق علاقه به چیزی و بیان اینکه اصلاً به این امر علاقه ندارم، این مفید حرمت است. این احتمال اول است که بگوییم نفی مطلق محبت افاده تحریم و الزام می‌کند،
2. احتمال دوم این است که این بیان بیش از کراهت را افاده نمی‌کند، این احتمال دوم دلیلش این است که نفی مطلق محبت، مفید حرمت نیست برای اینکه حرمت و تحریم، نوعی مبغوضیت است، بله اگر **«مَا أُحِبُّ»** را شما کنایه از مبغوضیت آن بگیرید، بله ممکن است حرمت را افاده کند والا صِرف نفی مطلق محبت به معنی حرمت نیست.

به عبارتی بیان اینکه من اصلاً این را دوست ندارم، معنایش این نیست که از این متنفرم و مبغوضیت مطلقه اینجا هست، بله اگر این **«مَا أُحِبُّ»** را شما کنایه از مبغوضیت بگیرید ممکن است مفید حرمت باشد و اما اگر کنایه از مبغوضیت نگیرید نفی مطلق محبت با کراهت و حتی جواز و اباحه هم سازگار است البته در اینجا جواز قابل‌تصور نیست چون شواهدی وجود دارد که حداقل باید کراهت را از این استفاده کرد.

بنابراین، احتمال اول را که حرمت است بنا بر یکی از این دو وجه مطرح می‌کنیم؛ یا اینکه بگوییم نفی مطلق در «مَا أُحِبُّ»، همان حرمت می‌شود یا اینکه بگوییم این بیان کنایه از مبغوضیت است و مبغوضیت در این صورت، ظهور اولیه‌اش در حرمت است، منتهی احتمال دوم هر دو وجه را تردید می‌کند، نفی قطعی نمی‌کند ولی تردید در آن هم کافی است برای اینکه نشود از این جمله الزام و تحریم را استفاده کرد و لذا ما نمی‌گوییم که حتماً این ظهور در کراهت دارد که حالا احتمال دوم بود بلکه این در واقع یک نوع احتمال سوم است می‌گوییم این جمله مفید همان مرجوحیت مطلقه است که منطبق بر کراهت می‌شود. ما در واقع نمی‌گوییم که کراهت از این استفاده می‌شود؛ می‌گوییم از این بیان تنها یک مرجوحیت استفاده می‌شود ولی در عمل، این مرجوحیت مساوی با همان کراهت می‌شود و واضح است اینکه حکمی در عمل منطبق بر کراهت شود غیر از این است که بگوییم، دلالت بر کراهت دارد.

## بررسی فایده تفاوت برداشت از روایت

چنین برداشتی متفاوتی از روایت ممکن است یک جاهایی تفاوت پیدا کند مثلاً ممکن است در تعارض و مواردی از این قبیل تفاوت پیدا کند البته اینجا مصداق ندارد ولی این نکته را به عنوان یک بحث کلی، همیشه یادتان باشد که گاهی ما یک دلیل مشتمل بر امری را قائلیم که دلالت بر استحباب می‌کند یا یک دلیل مشتمل بر نهی را قائلیم که دلالت بر کراهت می‌کند، اما در طرف مقابل گاهی می‌گوییم که ما از این دلایل احراز نکرده‌ایم که دلالت بر وجوب یا حرمت می‌کند بلکه آن دلیل، تنها اصل رجحان یا مرجوحیت را بیان می‌کند. در مقام عمل در مرحله اول، خیلی فرقی ندارد که بگوییم دلیل، دلالت بر استحباب این عمل می‌کند یا دلالت بر رجحانش می‌کند، یا اینکه دلالت بر مرجوحیت می‌کند، قدر متیقن چنین دلیلی هم همان کراهت است این یک نوع دلالت است و نوع دیگر دلالت این است که گفته شود، دلیل مشخصاً ظهور در کراهت دارد، یا ظهور در استحباب دارد؛ این دو نوع دلالت، در ابتدا باهم خیلی فرقی نمی‌کنند ولی اگر جایی این دلیل با دلیل دیگری تعارض کند، در این صورت اگر این دلیل مرجوحیت را افاده کند و دلیل دیگر حرمت را برساند، این دیگر تعارض نیست، مؤدای یک دلیل، مرجوحیت مطلقه است که این مطلق است و آن دلیل دیگر که مفید حرمت است، مقید است و دلیل اول حمل بر آن می‌شود و تعارض تمام می‌شود، ولی اگر دلیل اول، ظهور در کراهت داشته باشد در صورت تعارض، یک دلیل مفید کراهت است و دیگری حرمت که در این حال تعرض دو دلیل به سهولت حالت اول رفع نمی‌شود.

در بحث حاضر هم دقیقاً همین حالت مطرح است؛ یک‌بار بنا بر احتمال اول می‌گوییم **«مَا أُحِبُّ»** نفی مطلق است یا کنایه از مبغوضیت است و اطلاقش اقتضاء حرمت می‌کند، این یک احتمال است که دلیل، ظهور در حرمت دارد؛ احتمال دوم این است که بگوییم **«مَا أُحِبُّ»** یک بیانی است که در واقع عرفا ظهور در کراهت دارد «دوست ندارم» یعنی این کار را خیلی نمی‌پسندم، این احتمال دوم است که بنا بر آن، این جمله ظهور عرفی‌اش همان کراهت یا مبغوضیت درجه نازله است؛ احتمال سوم این است که قائل شویم **«مَا أُحِبُّ أَنْ تَأْتِیهُمْ»،** همان مرجوحیت مطلقه را افاده می‌کند که طبعاً در اینجا چون دلیلی بر حرمت نداریم، استفاده حرمت یک دلیل واضحی می‌خواهد و در نتیجه دلیل منطبق بر همان کراهت می‌شود.

## اطلاق یا تقیید نهی مراجعه به قائف

بحث چهارم در این روایت این است که بر فرض اینکه از آن دو بحث قبلی بگذریم و بگوییم این روایت شریفه دلالت بر حکم تکلیفی می‌کند حالا حکم تکلیفی‌اش را هم تحریم بدانیم یا حتی تنزیه، در این صورت سؤال دیگر در این مبحث چهارم این است که این مطلق اتیان را نهی می‌کند یا اینکه اتیان با قیدی خاص مورد نظر است، یعنی می‌گوید اصلاً نباید با این‌ها رفت‌وآمد بکنی یا پیش این‌ها حضور پیدا بکنی یا اینکه این نهی از رفت‌وآمد با قید خاصی مورد نظر است چرا که واضح است که این مطلق رفت‌وآمد بعید است نفی شود و در واقع رفت‌وآمد برای استفاده از این علمشان را نفی کرده است، ظاهر این روایت این است که می‌گوید رفت‌وآمدی که برای بهره‌گیری از این دانش آن‌ها باشد را ناظر به همین استفاده از این علمشان، به‌صورت تحریمی یا تنزیهی نهی می‌کند.

این سؤال است که آیا مطلق نهی می‌کند یا نهی می‌کند از «اتیان لغرض خاص»، یعنی اینکه «لا تاتهم مطلقاً أو لا تاتهم لغرض خاص»، این هم باز دو احتمال است و اظهر احتمال دوم است این مناسبات حکم و موضوع این است که وقتی می‌گوید به قیافه گران و قیافه‌شناسان مراجعه نکنید یعنی از حیث این علمشان و داوری و قضاوت از علم ما به قیافه‌ای که دارند به آن‌ها مراجعه نکنید پس این نهی خواه تحریمی باشد یا تنزیهی، ناظر به مطلق اتیان نیست بلکه «اتیان لغرض خاص» است، این یک قید ارتکازی است که اینجا استفاده می‌شود و لازم نیست تصریح بشود؛ متفاهم کلام این است که شما از این حیث به آن‌ها مراجعه نکنید.

بنابراین اگر احتمال دوم را بپذیریم ظاهر روایت این می‌شود که مراجعه به آن‌ها نکنید برای استفاده از این علمشان، یعنی برای اینکه آثاری بر این علمشان مترتب کنید. در این صورت به دنبال این نکته، یک سؤال دیگری مطرح می‌شود و آن سؤال این است که مراجعه نکردن به آن‌ها برای مطلق ترتیب آثار و استفاده از آن‌ها است یا اینکه مراجعه نکردن به آن‌ها برای ترتیب آثاری از آثار حرام یا آثاری که خلاف قواعد فقهی است به‌عنوان‌مثال گاهی به آن‌ها مراجعه می‌کند برای اینکه فقط نکته‌ای را بفهمد و نمی‌خواهد هیچ اثری بر این فهم مترتب بکند؛ اما گاهی است که به آن‌ها مراجعه می‌کند برای اینکه بگوید که این بچه‌ای که شبهه است قضاوت کند که این بچه مربوط به این قید خاص است، درحالی‌که چنین قضاوتی در فقه قاعده و قانونی دارد و همین‌جوری نمی‌شود با این قضاوت قیافه‌شناسانه گفت که این بچه‌ی چه کسی است.

پس در آن سؤال اول، این نکته مورد نظر بود که آیا مطلق رفت‌وآمد با آن‌ها را نهی می‌کند یا اینکه رفت‌وآمد و مراجعه به آن‌ها ناظر به ترتیب آثار و بهره‌گیری از علم و دانش آن‌ها است؟ و البته در جواب گفتیم که وجه دوم صحیح است و حال که وجه دوم پذیرفته شد به دنبالش یک سؤال دیگر مطرح می‌شود و آن این است که چنین نهی مراجعه به قیافه‌شناس، برای استفاده از علم آن‌ها و ترتیب آثار بر علم آن‌ها به نحو مطلق مورد نظر است ولو آثاری که خلاف قواعد و ضوابط هم نیست و برخوردی با چیزهای شرعی ندارد، یا اینکه نه نهی مراجعه به قیافه‌شناس فقط در آنجایی است که آثار محرم و برخلاف ضوابط شرعی و فقهی می‌خواهد مترتب کند، این سؤال، به وضوحِ آن سؤال اولی نیست ولی اینجا هم بعید نیست و ممکن است قائل شد که متفاهم عرفی و مرتکز عرفی در اینجا این است که این مراجعه‌ای که انجام شده است برای همین انساب بوده است و البته گاهی هم که قیافه‌شناسان حرف‌هایی که راجع به انساب می‌زدند مطابق با آن ضوابط شرعی نبوده است و وجه دوم پذیرفتنی‌تر است، مثلاً کسی که در خانه‌ای متولد شده است، طبق قواعد فقهی، از روی شیاع باید بگویند بچه مربوط به صاحب این خانه است حال اگر کسی احتمالی بدهد که معاذ الله به شکل دیگری متولد شده است این از نظر ظاهر شرعی منتفی است و اگر هم کسی بگوید، حد می‌خورد اشکال دارد و حتی اگر آنجایی که کسی زنا کرده است و احتمال داده می‌شود و احتمالش هم ممکن است قوی هم باشد مبنی بر اینکه این بچه مربوط به این زانی است باز هم می‌گویند که «**الولد للفراش و للعاهر الحجر**»، قاعده دارد اگر مراجعه می‌شود برای اینکه خلاف این ضوابط عمل بشود این را نهی می‌کند؛ اما اگر به‌عنوان‌مثال برای رفع تهمت به قول قائف مراجعه بشود که در این صورت هم خلاف شرعی را انجام نمی‌دهد خیلی از اغراضی است که آن‌ها مخالفت با امور شرعی ندارد اگر برای این امور به قائف مراجعه کند بعید نیست این نهی از این‌ها انصراف داشته باشد. ظاهر این است که این منع و نهی مطلق نیست و ناظر به همان تعیین انساب است که مواردی بوده است که با حرف آن‌ها برخلاف ضوابط شرعی می‌خواسته است چیزی اثبات شود و آن را منع می‌کند والا اینکه یک کسی با مراجعه به او، یک چیزی می‌فهمد و حرفش را حتی ترتیب اثر هم بدهد ولی این ترتیب اثر با هیچ ضابطه شرعی تنافی و برخوردی ندارد، این نهی به نظر می‌آید آن را نمی‌گیرد.

بنابراین روایت اگر هم حکم تکلیفی را افاده کند دو تا قید دارد، قیدش این است که مطلق مراجعه به آن‌ها را نمی‌گوید، بلکه مراجعه برای ترتیب آثار را می‌گوید و مطلق غرض ترتیب آثار را هم نمی‌گوید، ترتیب آثاری که محرم باشد را می‌گوید، این که می‌گوییم روایت این را می‌گوید، نمی‌گوییم حتماً این را می‌گوید، بلکه می‌گوییم بیش از این را ما احراز نمی‌کنیم و نه بیشتر.

## تفاوت در محدوده‌ی نهی تنزیهی یا تحریمی

بر فرض اینکه حکم روایت حرمت باشد بیشتر از این محدوده را نمی‌توانیم بگوییم که نهی مربوط به مراجعه مقید به ترتیب آثار محرّم است، اما اگر در دلالت این تعبیر روایت، کراهت را بگویید (ممکن است بگوییم برای احتیاط امام (علیه‌السلام) مطلق این مراجعه را تنزیهاً منع می‌کند)، در این صورت این تفاوت را دارد، اگر ما قائل به تنزیه شدیم در این حال دیگر ارتکازات خیلی کمک نمی‌کند که ما محدوده تنزیه را محدود کنیم بلکه تنزیه با اطلاق هم سازگار است این نکته درستی است،

پس عرض ما در اینجا این است که اگر ما قائل به افاده حرمت در این روایت شدیم، گفتیم روایت دلالت بر حرمت می‌کند، این حرمت مقید به ترتیب آثار محرمه است اما اگر نه گفتیم که این دلالت بر تنزیه و کراهت می‌کند خیلی ارتکاز قوی وجود ندارد که نهی تنزیهی را محدود کند روایت می‌گوید که منع تنزیهی می‌کند از این مراجعه و ارتباط با این‌ها، برای اینکه این منع تنزیهی یک دایره احتیاطی است برای اینکه آن آثار محرم را ترتیب ندهد، چون آن آثار محرم را ترتیب دادن اگر روایت هم نداشته باشد قاعده است، پس این روایت در واقع یک حریم احتیاطی درست می‌کند و می‌گوید این مراجعه را نکن، نظیر اینکه می‌گوید که **«بیّن رشده و بین غیه وشبهات»،**

بنابراین در این بحث چهارم، ما می‌گوییم که اگر شما قائل به حرمت شدید یک ارتکازاتی وجود دارد که مانع از اطلاق در محدوده حرمت می‌شود ولی اگر قائل به تنزیه شدید در این صورت مانعی ندارد، اطلاقش را هم می‌شود پذیرفت که ما البته بیشتر هم مایل به همان تنزیه بودیم.

# عدم کفایت قصد ترتیب آثار محرّم در تحقّق حرمت

عرض شود که بر فرض اینکه بگوییم که این دلیل مراجعه با قصد ترتیب آثار را تحریم می‌کند، صرف این قصد آیا موجب این حرمت می‌شود یا نه؟ مشروط به این است که آن اثر محرم را ترتیب بدهد، بعید نیست که بگوییم که این حرمت، مشروط به آن شرط متأخر است یعنی صرف قصد کافی نیست یعنی باید آن ترتیب اثر محرم هم بشود تا در این صورت بگوییم که آن عمل همراه قصد، حرام بوده است این نکته خوبی است و حتی در حد این است که بحث جدایی هم یادداشت بکند.

# بررسی ملازمه قول به حرمت با عدم حجیت

بحث دیگر هم در این روایت این است که اگر ما در روایت قائل به تحریم شدیم و گفتیم که روایت مفید حرمت مراجعه به قیافه‌شناسان با قصد ترتیب آثاراست، آیا این ملازمه دارد با عدم حجیت قولشان، وقتی می‌گوید شما به او مراجعه نکن و این مراجعه را حرام می‌کند، یعنی قول او حجت نیست، اما آیا این بدان معنا است که کار او حرام هم است یا نه؟ به عنوان یک نظیر برای این بحث ملاحظه می‌کنیم که گاهی شارع می‌گوید **«اذا جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا»** اگر بگوییم در این بیان شارع در واقع بیان می‌کند که تبیُّن واجب است و بگوییم که این امر، وجوب را می‌رساند، آن وجوب تبیُّن معنایش این است که مسلماً قول فاسق حجت نیست اما معنایش این نیست که نقل او حرام است، چرا که فاسق که حتماً دروغ نمی‌گوید و خیلی وقت‌ها ممکن است حرف راست بزند منتهی ما نمی‌توانیم حجت بدانیم و لذا از حیث این دلیل ملازمه با حرمت فعل او ندارد و الا از حیث ادله دیگر ممکن است حرام باشد. در این صورت این سؤال است که اگر دلیل بگوید که مراجعه به آن‌ها برای ترتیب آثار حرام است، این ظهورش و ملازمه‌اش چیست؟ می‌توان گفت که قول او حجت نیست؟ از این نظر باید گفت که یک ملازمه واضحی در اینجا نیست گرچه ملازمه در اینجا با آن «تبینوا» یک مقدار فرق دارد، به ذهن می‌آید که شاید کار او کار حرامی باشد ولی درعین‌حال خیلی وضوح ندارد ملازمه این با حکم تکلیفی و لذا ما علی‌رغم اینکه می‌گوییم بر فرض دلالت روایت بر حرمتِ اتیان، این حکم ملازمه دارد با عدم حجیت و حکم وضعی، اما ملازمه داشته باشد با حکم تکلیفی حرمت این عمل آن شخص، این هم محل تأمل است ولو اینکه کمی اشعار به این دارد اما در حد اینکه به ظهور و دلالت التزامی روشنی برسد بعید است و خیلی واضح نیست.

# جمع‌بندی نکات دلالی روایت

خلاصه آنچه در این روایت شریفه بیان این است که این روایت اولاً حجت نیست و سندش به خاطر علی بی همزه بطائنی ضعیف است، ثانیاً اگر هم حجت باشد دلالت بر تحریمش خیلی واضح نیست و لذا یک نوع نهی تنزیهی می‌کند چون می‌گوید مراجعه نکن چون این عمل قیافه و قافه یک عملی است که در مواردی ممکن است شما را به امور خلاف شرع بکشاند و لذا احتیاط می‌کند که این مراجعه انجام نشود اما اگر خلاف شرع انجام می‌شود ولو اینکه این روایت هم چیزی نگوید معلوم است که بر اساس آن عناوین شرعی دیگر، اشکال دارد.

دو سه روایت دیگر هم هست که در مستدرک و در کتاب‌های دیگر است که این‌ها را ملاحظه می‌کنید تا فردا ان‌شاءالله.

(اللهم صل علی محمد و آل محمد)

1. **- فی نسخة- فالقافة (هامش المخطوط).** [↑](#footnote-ref-1)
2. **2- وسائل الشیعة؛ ج 17؛ ص 150** [↑](#footnote-ref-2)